

ایران و سازمان تجارت جهانی؛

فرصت‌ها و تهدیدها

تاریخ دریافت: ۸۴/۱۲/۲۵

تاریخ تأیید: ۸۴/۱۲/۲۸

دکتر حسین پوراحمدی*

اشاره:

مباحث حاضر چکیده نشست علمی است که در قالب سلسله نشست‌های تحلیل مسایل سیاسی روز در گروه علوم سیاسی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در تاریخ ۱۳۸۴/۸/۲۶ برگزار گردیده است. ویرایش و بازنویسی متن حاضر توسط آقای مهدی صفرزاده انجام شده است.

از این‌که توفیق حضور در میان شما سروران و استادان محترم نصیب شد، بسیار خوشحالم. چنین نشست‌های علمی، یک فرصت استثنایی به حساب می‌آید؛ هم از این جهت که مخاطبان، با علاقه بحث‌ها را پی‌گیری می‌کنند و هم این‌که تبادل دیدگاه‌ها به افزایش آگاهی و معرفت انسان کمک خواهد کرد.

از آن‌جا که موضوع سازمان تجارت جهانی، بسیار کلان و گسترده است و در فرصت کوتاه، ارائه چشم‌انداز کاملی از آن ممکن نیست، تلاش می‌کنم تا بیشتر به محورها و سؤال‌های اصلی بپردازم. سازمان تجارت جهانی نهادی از نظام اقتصاد جهانی است، به تعبیر روشن‌تر، فرایند جهانی شدن - به‌عنوان تأثیرگذارترین فرایند تحولات جهانی - دارای نهادی به‌نام «تجارت» است و شناخت ماهیت سازمان تجارت جهانی بدون شناخت ساختار آن که همان فرایند جهانی شدن است، غیرممکن است.



مراحل مختلف اقتصاد سرمایه‌داری از انقلاب صنعتی تاکنون

نظام اقتصادی سرمایه‌داری از انقلاب صنعتی تاکنون سه مرحله را طی کرده است: ۱- سرمایه‌داری صنعتی ۲- سرمایه‌داری تجاری ۳- سرمایه‌داری مالی. این فرآیند بر این اصل استوار است که مرزهای جغرافیایی و هر عامل تمایزدهنده، مانع از تحقق یک جهان واحد است و تنها در جهان واحد است که انسان‌ها می‌توانند براساس مزیت‌ها، صلاحیت‌ها و توانایی‌ها با هم‌دیگر رقابت کنند و در پایان کار، بر قدرت‌ها باقی بمانند و تقویت شوند و ضعیف‌ها نابود گردند. در واقع، فلسفه جهانی شدن در اصول مکتب لیبرالیسم اقتصادی، بر محور تکامل نوع برتر و حذف نوع پست‌تر استوار است. بر اساس این مکتب، عدالت واژه‌ای غریب و نامفهوم است. از این‌رو، همه فعالیت‌های اقتصادی، مانند تولید و انباشت ثروت و ... در فضایی کاملاً آزاد انجام می‌گیرد. البته این فضا به انسان کمک خواهد کرد تا در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی نیز آزادی‌هایی داشته باشد ولی هدف اصلی آن، فعالیت آزاد اقتصادی در دنیایی بدون مرز است.

از دوره انقلاب صنعتی تاکنون، در جهت پیش برد این هدف تلاش شده است. اگر قرن نوزدهم میلادی را مرحله اول رشد سرمایه‌داری صنعتی بدانیم، پس از جنگ جهانی دوم با مفاهیمی، چون بین‌المللی شدن تولید، بین‌المللی شدن تجارت، بین‌المللی شدن سرمایه و در آخر بین‌المللی شدن دولت روبه‌رو هستیم. به قول رابرت کاکس، بین‌المللی شدن تولید، سرمایه و تجارت سبب شده تا دولت؛ یعنی نهاد اداره‌کننده جامعه، ماهیتی بین‌المللی پیدا کند. در پی ضرورت بین‌المللی شدن این سه عنصر اقتصادی، دولت که تا پیش از این اساساً نهادی ملی بود، مصمم به حضور در عرصه بین‌المللی می‌شود و بدین ترتیب با ورود به نظام بین‌الملل، از توجه به نیازها و اولویت‌های ملی دست کشیده، اولویت‌های بین‌المللی را در دستور کار خود قرار داده و در خدمت نظام بین‌الملل قرار گرفته است. این گام مهمی به سمت برداشتن مرزهاست؛ بر این اساس، دولت آرام آرام از فلسفه اولیه خود به‌عنوان «نهاد خدمت‌گزار در درون مرزهای ملی» فاصله می‌گیرد و به حضور خود در مرزهای بین‌المللی جلوه بیشتری می‌دهد.

پس از پایان جنگ سرد، مرزهای بین‌المللی به تدریج به مرزهای جهانی تبدیل می‌شود و دولت می‌بایست اهداف، کارکردها و منافع خود را در سطح جهانی تعریف کند. در این وضعیت، دولتی که منافع و کارکردهای خود را تنها در عرصه ملی تعریف کند، مانند جزیره‌ای دور افتاده است که به شکلی عقب‌مانده به حیات خویش ادامه می‌دهد و اگر روزی گرفتار شود هیچ پشتیبانی نخواهد داشت، مثل بیماری که در غربت بمیرد و کسی از حال او خبردار نشود. بنابراین، امروز مشاهده می‌کنیم که همه کشورهای دنیا چه دولت‌های اسلامی و چه غیراسلامی، در شرق و غرب و با هر دین

و آیین، سوگند یاد می‌کنند که در پی تحقق یک هدف هستند و آن، تلاش برای پیوستن به فرایند جهانی شدن است، چون تلقی آنها این است که همه چیزشان در این فرایند تأمین می‌شود و اگر از این فرایند دور بمانند، کم‌کم همه چیز را از دست خواهند داد.

این سخن به معنای آن است که فرایند جهانی شدن، خود را بر همه ابعاد زندگی مردم دنیا تحمیل کرده است. این تحمیل، ضرورتاً به معنای استفاده از زور و سلاح نیست بلکه به این معناست که خود را تنها الگو معرفی کرده و به اثبات رسانده است و دنیا هم - به درست یا غلط - پذیرفته است که راه حلی غیر از این وجود ندارد.

در این وضعیت، یکی از حوزه‌ها «تجارت» است، اما این جهان، مانند مکانی که در آن حضور داریم، نیست که به چند واحد تقسیم شده باشد و هر کدام مشغول کار خود باشند بلکه تجارت، با امور دیگری در ارتباط است و آنها با امور دیگر؛ یعنی تجارت به سیاست متصل است، سیاست به امنیت، امنیت به فرهنگ و... و همه در چارچوب و فضای اقتصاد جهانی قرار گرفته‌اند؛ به تعبیر دیگر، عنصری که بر همه تأثیرگذار است و ماهیت سیاست، فرهنگ، امنیت و... را تعریف می‌کند، «اقتصاد جهانی» است.

بنابراین، سخن کسانی که جهانی شدن را به معنای جهانی شدن اقتصاد می‌دانند و معتقدند که جهانی شدن اقتصاد، جهانی شدن سیاست، فرهنگ و امنیت را در پی خواهد داشت، دور از واقعیت نیست.

در واقع، یکی از راه‌های کسب و انباشت ثروت در فرایند اقتصاد جهانی «تجارت» است، زیرا باید در طی مرحله‌های مختلف، سرمایه‌گذاری انجام شود، کالا تولید گردد، بازار بورس رونق داشته باشد و... تا کالایی فروخته شود. هر چه کالا آزادتر، رقابتی‌تر و با کیفیت و کارآمدی مطلوب‌تر عرضه شود، میزان مصرف آن بیشتر می‌شود و سود به دست آمده از فروش آن افزایش می‌یابد و این به انباشت ثروت می‌انجامد؛ مثلاً فروشنده‌ای که تا دیروز تنها سبزی خوردن می‌فروخته، اگر امروز علاوه بر سبزی، میوه و... را هم برای فروش بیاورد، از آن جا که وی محصولات خود را با کیفیت و قیمت مناسب عرضه می‌کند، همه اهالی محله، مشتریان او هستند. پس می‌توان تمام عواملان تولید انباشت ثروت را یک جا جمع کرد، انواع گوناگون کالاها، فروش انبوه، قیمت و کیفیت مناسب و... تولید و ثروت را محقق می‌کند.

سازمان تجارت جهانی در پی ایجاد تجارت آزاد است. اندیشه تجارت آزاد براساس نگرش نهادگرایی لیبرال است که در قالب نهادها تحقق می‌یابد، مانند امنیت، فرهنگ و... که نیازمند متولی می‌باشند. بنابراین، یک نگاه به W.T.O نگاه نهادگرایی است و باید بررسی کرد که وظایف این



سازمان چیست؟ این سازمان برای اعضای خود چه امتیازها و چه محدودیت‌هایی در نظر می‌گیرد؟ و آیا باید برای عضویت در W.T.O تلاش کنیم یا نه؟

بحث دیگری که اهمیت دارد، بحث ساختاری است و باید بررسی کنیم که سازمان تجارت جهانی در چه ساختاری قرار گرفته است؟ عوامل تأثیرگذار بر آن کدامند؟ و پی‌آمدهای عضویت یا عدم عضویت در این سازمان چیست؟

دیدگاه تکنوکرات‌ها و آکادمیک‌ها درباره پیوستن به سازمان تجارت جهانی

تکنوکرات یا سیاست‌گذار و تصمیم‌گیرنده باید بررسی کند که در صورت پیوستن کشور به سازمان تجارت جهانی با چه منافع و ضررهایی روبه‌رو خواهد شد و براساس آن تصمیم‌گیری کند. اما دیدگاه آکادمیک به ساختارها توجه می‌کند و ادامه و آینده روند را بررسی می‌کند. در این نگاه، پی‌آمدهای سیاسی و فرهنگی پیوستن کشور به W.T.O ارزیابی و تحلیل می‌شود. این دو دیدگاه کاملاً متفاوت با یکدیگرند؛ مثلاً اگر شما از یک تکنوکرات درباره سازمان تجارت جهانی بپرسید، او خواهد گفت که این سازمان امکان بهره‌مندی از این امتیازها را فراهم خواهد کرد، راه‌های تجارت و صدور کالا را برای شما هموارتر می‌کند و... اما اگر شما بخواهید در خصوص رابطه آن سازمان با فرهنگ و سیاست بدانید، با مطالعه مباحث استراتژی صنعتی کشور در خواهید یافت که هیچ بحثی از پی‌آمدهای سیاسی، فرهنگی و... پیوستن یا نپیوستن به W.T.O نشده است. اما دیدگاه آکادمیک به آن مباحث توجه می‌کند، بدون آن که نگاهی منفی و انتقادی یا نگاهی صددرد ايجابی و تعیین‌کننده به اقتصاد جهانی داشته باشد.

فرایند جهانی شدن اقتصاد، در پی حاکمیت بخشیدن به سرمایه‌های جهانی است؛ به تعبیر دقیق‌تر، سرمایه‌های جهانی خود موتور محرکه اقتصاد جهانی‌اند. حاکمیت تا پس از جنگ جهانی دوم در درون مرزهاست؛ یعنی کشوری که در نظام بین‌الملل دارای قدرت هژمون است (هژمون با تعریف خاص خود که متفاوت از سلطه و برتری است)، اقدام به تشکیل نظام بین‌المللی کرده و نهادهایی را تأسیس و بر آن ریاست می‌کند، اما همین امر (حاکمیت یک کشور بر نظام بین‌الملل) به تدریج از دست یک کشور خارج و به حاکمیت فراملی تبدیل می‌شود.

این سؤال مطرح است که امروز حاکمیت جهانی در اختیار کیست و چه کسی بر دنیا حکومت می‌کند؟ حکومت بر دنیا؛ یعنی حکومتی همه‌جانبه، یک پارچه و عالم‌گیر که محدود به بخش خاصی نباشد. به نظر می‌رسد که سرمایه‌های جهانی امروز هویت واحدی یافته‌اند و با اتحاد خویش بر جهان حکومت می‌کنند. از همین روست که تحولات بازار بورس بر همه کشورها تأثیر می‌گذارد و تفاوتی

نمی‌کند که ژاپن، آمریکا و یا کشوری از جهان سوم باشد. امروز قدرت برتری پدید آمده است که همه کشورهای را متأثر از خویش می‌کند و آن حاکمیت جهانی سرمایه است و ما شاهدیم که همه کشورها در حال اجرای مقررات و آیین‌نامه‌هایی هستند که در این خصوص تدوین و اعلام شده است. آیا کشوری هست که در پی رفاه و رستگاری نباشد و با معیارهای اقتصاد جهانی مخالفت کند؟ البته مهم نیست که کشورها در گفتار خود چگونه موضع‌گیری می‌کنند، مهم، رفتار آنهاست؛ مثلاً کوبا که با آمریکا دشمنی می‌ورزد، حدود ده سال است که دلار را به عنوان پول رسمی در مبادلات خود به کار می‌گیرد یا جمهوری اسلامی ایران که در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی دائماً بر ضد نظام سلطه موضع‌گیری می‌کند، اما در حوزه اقتصاد، مسئولان کشور چند ماه یک بار در مصاحبه‌های خود تأکید می‌کنند که خصوصی سازی، شناور کردن ارز، کوچک کردن دولت و کاهش هزینه‌های آن، از برنامه‌هایی است که دولت با جدیت آن را پی‌گیری می‌کند.

بر این اساس همه کشورها در حال اجرای قواعدی هستند که دنیا به آنها معرفی کرده است. و آنها در تلاشند تا با انطباق خود با آن اصول، به توسعه و پیشرفت بیشتری دست یابند. آیا برای حاکمیت، معنایی بالاتر از این می‌توان تصور کرد. حاکمیت سخت‌افزاری، هم با محدودیت‌هایی روبه‌روست و هم هزینه سنگینی دارد، در حالی که، حاکمیت نرم‌افزاری علاوه بر آن که عالم‌گیر است، هزینه چندان ندارد. در حقیقت، این امر به معنای هم‌گون سازی کشورها براساس اصول مشترک است که مرحله اول آن در حوزه اقتصاد رخ می‌دهد و پس از آن به حوزه‌های سیاست و فرهنگ کشیده خواهد شد. این چارچوب کلی بحث بود و لازم بود این مقدمه را طرح کنم تا پس از ورود به سازمان تجارت جهانی خود را محصور و محدود به یک نهاد ندانیم.

اما در بحث اصلی درباره سازمان تجارت جهانی می‌توان گفت که درباره شمار اعضای این سازمان، آمارهای متفاوتی وجود دارد، طبق برخی آمارها، اکنون ۱۴۶ کشور به عضویت این سازمان در آمده‌اند و حدود چهل کشور نیز مراحل مذاکره و پیوستن را پی‌گیری می‌کنند؛ یعنی کشوری نیست که پشت میز مذاکره با W.T.O نرفته یا در این راه تلاشی نکرده باشد. سازمان تجارت جهانی، تجارت آزاد را تسهیل می‌کند و به آن شکل قانون‌مند می‌دهد و بر اجرای اصل تجارت آزاد بین کشورها نظارت می‌کند. تجارت آزاد به این معنا نیست که هر کشور هر چه را می‌خواهد به دیگران بفروشد یا از آنها خریداری کند، بلکه تسهیل حاکمیت اصل مزیت‌های اقتصادی و تولیدی برتر در تجارت است؛ به این صورت که کالا، دارای بهترین کیفیت، بیشترین کارآمدی، پایین‌ترین قیمت و آسان‌ترین امکان خرید و فروش باشد. این هدف W.T.O از تجارت جهانی است. بنابراین، تجارت آزادی که آن سازمان دنبال می‌کند، تجارتی دو سویه است؛ یعنی نمی‌توانیم به کشورهای دیگر کالا

صادر کنیم، اما به دیگران اجازه صدور کالا به کشور خودمان ندهیم.

روند پیوستن به سازمان تجارت جهانی

کشورها برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی باید چند مرحله را طی کنند. در نخستین مرحله - که بسیار طولانی است - کشور خواهان عضویت، مرام نامه تجارتی صنعتی خود را اعلام می‌کند؛ به این ترتیب، که فهرستی از کالاهای تولیدی خود را ارائه می‌کند و به سؤالات مختلف در این خصوص پاسخ می‌دهد، مانند این که، نحوه تولید کالاها و نوع استاندارد آنها چگونه است؟ تولید کالاها براساس چه مجوزهایی صورت گرفته است؟ چه آزمایش‌هایی بر روی آنها انجام شده است؟ کارگران خط تولید دارای چه مهارت‌هایی بوده و چه آموزش‌هایی دیده‌اند؟ در تولید کالاها از چه مواد اولیه‌ای استفاده شده است؟ قیمت تمام شده کالا و قیمت آن با احتساب یارانه‌های دولتی چقدر است؟ آیا کالای تولیدی، بازار داخلی دارد؟ مشابه خارجی کالاهای تولیدی چیست؟ و... بر این اساس، همهٔ مباحثی که بیان آنها لازم است باید روشن شود و به ثبت برسد.

در این مرحله، مسائل باید دقیق و مطابق واقع ثبت شود. بعد از آن مرام نامه بررسی می‌شود این امر گاهی به سال‌ها وقت نیاز دارد و کشورهایی بوده‌اند که روند مذاکرهٔ آنها بیش از ده سال به طول انجامیده است. مرام‌نامه برای این که به ثبت برسد باید طوری باشد که ثابت کند کشور خواهان عضویت، استانداردهای اقتصاد آزاد را دنبال می‌کند.

سرفصل استانداردهای اقتصاد آزاد، سیاست‌های تحدیدی است؛ یعنی حذف هرگونه حمایت‌های مالی و غیر مالی دولت از تولید؛ به تعبیر دیگر، تولید بدون پشتیبانی دولت انجام شود، قیمت واقعی کالا همان قیمت تمام شده‌اش باشد و دولت دخالتی نکند. دولت در فروش کالا نیز دخالت نکند، چون گاهی اوقات دولت به کالاهای مشابه اجازه رقابت نمی‌دهد؛ مثلاً با برگزاری مناقصه، سرانجام تولیدکننده داخلی را برنده می‌کند یا با تبلیغات فرهنگی، شهروندان را به مصرف کالاهای ایرانی تشویق می‌نماید و آن را در جهت منافع ملی معرفی می‌کند. این نوع حمایت‌گرایی باید براساس مرام نامه حذف شود.

کوچک شدن دولت و کاهش هزینه‌های عمومی آن از سیاست‌های برخی از دولتهاست، به این ترتیب که دولت مالیات‌ها را کاهش می‌دهد و این امر سبب می‌شود که قیمت تمام شده کالاها کاهش پیدا کند و تولید واقعی تر شود. از آن جا که با کاهش مالیات‌ها، درآمد دولت کم شده است، دولت که در عرصه‌های گوناگون، مانند آموزش و پرورش، بهداشت، حمل و نقل، حمایت از تولید، کمک به افراد آسیب‌پذیر و کم درآمد و... هزینهٔ زیادی می‌پرداخت، این هزینه‌های عمومی را کاهش می‌دهد و نیز از



لحاظ بروکراتیک (فیزیک سیاسی) کوچک‌تر می‌شود.

دولت با اجرای «تجارت آزاد» جایگاه کالای داخلی را طوری تقویت می‌کند که هنگامی که در رقابت با کالای خارجی قرار گیرد، مصرف‌کننده براساس بینش صحیح و فارغ از تعلقات ملی و میهنی، کالایی را انتخاب کند که کیفیت و کارایی بهتر و قیمت مناسب‌تری دارد.

پس از ارائه نظام نامه تجاری صنعتی، بررسی آن آغاز می‌شود، در این مرحله، ابتدا یک گروه کاری تشکیل می‌شود که هر یک از اعضای ثابت W.T.O می‌توانند به عضویت آن درآیند و این نظام نامه را بررسی کنند، حتی آمریکا و اسرائیل نیز می‌توانند عضو این گروه شوند. وظیفه این گروه تطبیق دادن نظام نامه کشور با نظام تجاری آزاد است که اگر شرایط آن رعایت نشده باشد و به اصلاح نیاز داشته باشد، هر یک از اعضای گروه می‌توانند به آن نظام نامه اعتراض کنند.

گروه کاری سازمان تجارت جهانی، ساختاری حقوقی دارد ولی ممکن است، مانند پرونده هسته‌ای جنبه سیاسی پیدا کند یا با اعتراض و ایراد اعضای گروه، روند پیوستن طولانی شود. سرانجام پس از مذاکرات دو یا چند جانبه و امضاء پروتکل (سند همکاری) و تصویب آن در شورای عمومی سازمان تجارت جهانی و پس از آن تصویب در نهاد قانون‌گذاری کشور عضو، آن کشور به عضویت سازمان تجارت جهانی در می‌آید.

این تازه اول ماجراست، کشور عضو وارد نظامی شده است که قدرت‌های رقابتی در آن همه کاره‌اند. اگر کشور کالاهای رقابتی داشته باشد می‌تواند وارد عرصه تجارت جهانی شود، ولی در حوزه‌هایی که توان رقابت ندارد به تدریج به سمت حذف شدن پیش می‌رود. این واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است، زیرا W.T.O در پی ایجاد اصل تقسیم کار جهانی است که براساس آن هر کشور کالایی تولید می‌کند که برایش مزیت داشته باشد. در این خصوص (با یک تقسیم‌بندی) کشورها سه دسته‌اند:

۱. کشورهایی که از صلاحیت و توانایی تولید کالاهای سرمایه‌ای برخوردارند؛ کالای سرمایه‌ای عبارت است از تکنولوژی برتر، صنایع مادر، اصل سرمایه و کالاهایی که تولید آنها در انحصار شمار اندکی از کشورهاست و آنها به لحاظ تولید ثروت در جایگاه نخست قرار دارند.

۲. کشورهایی که کالاهای صنعتی و مصرفی تولید می‌کنند؛

۳. کشورهایی که تولیدکننده مواد خام و منابع اولیه‌اند.

سازمان تجارت جهانی در واقع، برای تحقق بخشیدن به این تقسیم‌بندی تلاش می‌کند؛ این البته برخلاف میل ماست، مانند بسیاری از چیزها که چه بخواهیم و چه نخواهیم انجام می‌شود. در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که آن سازمان، فراهم‌کننده فرصت‌های برابر برای حضور همه



کشورهای عضو در عرصه تجارت جهانی است؛ مثل این که فرصت‌های برابر را به آمپولی تشبیه کنیم که به همه کشورها تزریق شود. در حالی که فرصت‌های برابر، برای کشورهایی است که صنعت خود را در دوره گذار پنجاه تا شصت ساله به چنان قدرت رقابتی تبدیل کرده باشند که بتوانند کالای خود را به عنوان کالای برتر به جهان عرضه کنند.

باید توجه کرد که امروز، بازار تجارت جهانی مانند قرن نوزدهم نیست که مثلاً چهار کشور تولیدکننده و صد کشور خریدار باشند بلکه الان ۱۸۰ کشور تولیدکننده و صد کشور خریدارند. ضمن آن که در وضعیت کنونی، ما با پدیده چرخه تولید بین‌المللی روبه‌رو می‌باشیم و دیگر مانند گذشته همه مراحل تولید و صدور کالا را یک کشور انجام نمی‌دهد بلکه کشورهای زیادی در این روند مشارکت دارند؛ به این ترتیب که قطعه‌های کالا در یک کشور تولید می‌شود پس از آن در کشور دیگری مونتاژ می‌شود و در جای دیگر آزمایش‌های مربوطه انجام می‌گیرد. در کشور چهارم کالا تکمیل می‌شود و در کشور پنجم به فروش می‌رسد. سپس به کشور ششم صادر می‌گردد. کشور هفتم مصرف‌کننده آن است و کشور هشتم سرویس خدماتی کالا را ارائه می‌کند؛ یعنی اکنون حرکت به این سمت است.

راه کار استفاده از فرصت‌ها در تجارت جهانی

البته ارتقاء قدرت رقابتی و بین‌المللی شدن چرخه تولید به این معنا نیست که دیگر هیچ کاری از ما ساخته نیست یا هیچ فرصتی برای ما وجود ندارد، بلکه در کنار تهدیدها، فرصتهایی نیز وجود دارد. در صورتی می‌توان از فرصت عضویت در این سازمان استفاده کرد که دولت با مدیریت کارآمد، برنامه‌ای برای ارتقاء سطح رقابت در صنعت خویش تدوین کند و آن را به صورت زمان‌بندی شده و مرحله‌ای (مثلاً سه ساله یا پنج ساله) اجرا کند. بر این اساس، در ابتدا باید بازارهای داخلی به روی کالاهای خارجی بسته شود تا کالای مورد نظر در آن دوره زمان‌بندی شده به سطح استاندارد بین‌المللی ارتقاء یابد. در اولین سال پس از دوره، اجازه ورود کالای مشابه خارجی داده می‌شود. در دومین سال، دولت حمایت خود را از کالاهای تولیدی داخلی به میزان پنجاه درصد کاهش می‌دهد و در سومین سال، دولت هیچ حمایتی از کالای داخلی نخواهد کرد.

این الگویی است که در دنیا محقق شده و نمونه بارز آن در کشورهای آسیای جنوب شرقی رخ داده است. در آن جا مدل توسعه، جای‌گزینی واردات با هدف توسعه صادرات بوده است و آنها هیچ‌گاه خودکفایی و استقلال را به عنوان هدف اصلی دنبال نکرده‌اند. در صورتی که در درون ساختار اقتصاد ملی و در اندیشه توسعه ایران، نوعی خودکفایی و استقلال نهفته است. واقعیت آن است که خودکفایی و استقلال نمی‌تواند سبب جایگاه برتر در نظام تجارت جهانی شود (البته از نظر منطقی

غیر ممکن نیست ولی با توجه به همه جنبه‌ها، تحقق آن در کشور مشکل می‌نماید).

محورهای اساسی در استدلال موافقان عضویت در W.T.O

محورهای مهمی که موافقان در استدلال‌های خود بر آن تأکید می‌کنند عبارتند از:

- بهره‌مندی از فرصت‌های جهانی؛

- جذب سرمایه‌های خارجی؛

- انتقال تکنولوژی به کشور؛

- ورود کشور به عرصه تصمیم‌گیری اقتصاد جهانی .

در میان این محورها، سرمایه‌گذاری خارجی به عنوان موتور توسعه و تولید به حساب می‌آید که بدون آن کشور فرسوده می‌شود و از دایره فعالیت‌های اقتصاد جهانی بیرون می‌ماند. هم‌چنین سرمایه‌گذاری خارجی، اصلی‌ترین عامل انتقال تکنولوژی می‌باشد.

دیدگاه موافقان، از آن جا که مبتنی بر فرضیه «عدالت در اقتصاد جهانی» است، بسیار خوش‌بینانه به نظر می‌رسد در حالی که عدالت واژه‌ای مبهم و تعریف نشده است. در نگاه لیبرالیسم اقتصادی، فرصت برابر بی‌معناست؛ سرمایه‌های جهانی برای رضای خدا، کشوری را بر کشور دیگر ترجیح نمی‌دهند!

دیدگاه مخالفان درباره پیوستن به W.T.O

مخالفان این طرح دو دسته‌اند: برخی دیدگاهی واقع‌گرایانه دارند و بعضی به شکل بسیار افراطی به آن می‌نگرند؛ از جمله گروهی از مخالفان معتقدند که ورود به عرصه اقتصاد جهانی پروژه‌ای است که قدرت‌های مسلط اقتصادی طراحی کرده‌اند تا بازی گران کوچک را - که برای آنها هیچ عرصه عملی و گزینه انتخابی وجود ندارد - از بین ببرند. آنها مجبورند که بی‌اختیار به هر تصمیمی تن دهند و با عضویت خود، کشور جدیدی را در اختیار نظام سلطه حاکم بر اقتصاد جهانی قرار دهند.

اما، ما باید حالت بینابینی را برگزینیم، زیرا در عرصه اقتصاد جهانی با گزینه‌های فراوانی روبه‌رو نیستیم؛ به تعبیر صریح‌تر، ما تنها یک گزینه داریم و غیر از آن نمی‌توانیم انتخاب دیگری کنیم. راه کار اساسی آن است که در ابتدا حوزه‌هایی که برای ما مزیت دارند، مانند صنایع نفت و پتروشیمی را شناسایی کنیم و در جهت ارتقاء آنها به حدی تلاش کنیم که در دنیا به عنوان قدرت برتر آن صنعت شناخته شویم. پس از آن، درآمدهای اساسی را از حوزه مزیت‌های اصلی به دست می‌آوریم و با آن، سایر نیازهایمان را تأمین می‌کنیم. این راه حل، بسیار طولانی و حتی بلند پروازانه می‌نماید، ولی



برای رسیدن به جایگاه قدرت رقابتی، چاره‌ای جز آن نداریم اما با این همه - چه خوش بین باشیم و چه بدبین - روند تجارت آزاد با تقسیم کار بین المللی، سرانجام کشورها را در یکی از سه گروه مرکز، شبه پیرامون و پیرامون قرار خواهد داد.

تأثیرات فرهنگی عضویت در سازمان تجارت جهانی

از آن جا که سازمان تجارت جهانی نهادی در ساختار اقتصاد جهانی است که به سمت هم‌گونی حرکت می‌کند، یقیناً تأثیرات فرهنگی خود را نشان خواهد داد. یک کشور نمی‌تواند به صورت آزاد با نظام اقتصاد جهانی تعامل کند در حالی که حوزه‌های فرهنگی و سیاسی خود را جدا کند؛ به تعبیر دیگر، اگر تصور کنیم که می‌توان در نظام بین‌الملل به گونه‌ای و در حوزه فرهنگ و سیاست به گونه‌ای دیگر عمل کرد، دچار اشتباه شده‌ایم. اگر چه رفتار کشورها در خصوص هر یک از این حوزه‌ها یک‌سان نیست؛ مخصوصاً عرصه فرهنگ که کشورها در آن حوزه، تفاوت‌های فراوانی با یک‌دیگر دارند؛ مثلاً آمریکا و کانادا که دو کشور هم مرزند و همه دنیا کانادا را مانند یکی از ایالت‌های آمریکا می‌دانند، در حوزه فرهنگی با هم چالش دارند.

توجه به این نکته مهم است که اگر کشوری بخواهد خود را با استانداردهای اقتصاد جهانی تطبیق دهد در حوزه‌های رفتار اجتماعی و فرهنگ عمومی نیز کم‌کم دچار تغییر خواهد شد، زیرا هنگامی که تولید و مصرف براساس استانداردهای لیبرال تعریف شود، نمی‌توان رفتارها را از آن جدا کرد؛ یعنی اگر بر مبنای اقتصاد لیبرال به افراد این طور القا شود که ارزش آنها در گرو مقدار تولید، ارزش افزوده کالاها و ... است، دیگر در حوزه فرهنگی نمی‌توان گفت که تفاوتی میان فقیر و غنی وجود ندارد. فرهنگ، متأثر از عرف، عادت و هنجارهای حاکم بر جامعه است و از همین رو، از نسلی به نسل دیگر در حال تغییر است. وقتی که جایگاه و مقام هر فردی در جامعه براساس میزان سهم او از تولید ثروت تعیین شود، نمی‌توان رفتار فرهنگی او را متمایز و مجزا دانست. بنابراین جایگاه هر فرد بر اعتبار، رفتار و روابط خانوادگی او اثر گذار است.

پیامدهای فرهنگی سیاست‌های تعدیل اقتصادی

سیاست‌هایی که دولت در جهت تعدیل اقتصادی انجام می‌دهد بر حوزه‌های فرهنگی بسیار تأثیر گذار است، مثلاً وقتی که دولت به سمت صنعتی شدن حرکت می‌کند، به طور طبیعی، توجه آن به بخش کشاورزی کم می‌شود یا زمانی که دولت با کاهش هزینه‌ها مواجه است، به افراد آسیب‌پذیر توجه کمتری خواهد کرد. همین‌طور هنگامی که دولت به سمت سکولاریسم گرایش پیدا کند، تبلیغ

باورهای مذهبی کم‌رنگ خواهد شد. این جهت‌گیری‌ها مهاجرت قشرهای فقیر روستایی را به شهرها در پی دارد که به حاشیه‌نشینی افرادی که از سرمایه و امکانات مادی محرومند، منجر خواهد شد و می‌تواند زمینه ساز ناهنجاری‌ها و معضلات اجتماعی، مانند مواد مخدر، روابط نامشروع، سرقت و... گردد.

اینها از پیامدهای سیاست‌های تعدیل اقتصادی است، این سیاست‌ها مانند شمشیر دو لبه است؛ بخشی از آنها مربوط به اقتصاد است و هنگامی که دولت از زیربار هزینه‌های اقتصادی خارج شد، ممکن است حوزه‌های فرهنگی را نیز متأثر کند. در واقع، ورود کشورها به اقتصاد جهانی، آنها را به سمت پذیرش شرایط هم‌گون سازی سوق می‌دهد. این انبوه سازی فرهنگی به معنای این نیست که همه کشورها در امور فرهنگی، چون لباس پوشیدن، شعر خواندن، موسیقی و... شبیه هم شوند بلکه همه به الگوی واحدی با عنوان «فردگرایی سکولاریسم» گرایش پیدا می‌کنند، هر کشوری می‌تواند باورهای دینی و رفتارهای اجتماعی خود را داشته باشد، ولی هنگامی که در نظام آزاد جهانی با شهروندی روبه‌رو شویم نمی‌توانیم به او بگوییم چرا مرام تو چنین است؟ چرا در خانه‌ات چنان کرده‌ای؟ چرا نماز نمی‌خوانی؟ اسمت چیست؟ پدر و مادرت چه کسانی هستند؟ چه دینی داری؟ آیا قرآن می‌خوانی؟

سؤالی که از شما می‌پرسم این است که وقتی برای خرید کامپیوتر به فروشگاه می‌روید چه سؤالاتی از فروشنده می‌کنید؟ آیا می‌پرسید مونتاژکننده این دستگاه مسلمان است یا کافر؟ هرگز چنین سؤالی نمی‌کنید! سؤال‌های شما دربارهٔ قیمت، نوع کارکرد، کیفیت و ویژگی‌های آن خواهد بود؛ یعنی دغدغه شما در مبادلهٔ اقتصادی تنها بحث مزیت‌هاست. کشوری که می‌خواهد وارد اقتصاد جهانی شود، باید با این مباحث کنار بیاید. در واقع، کشورها با ورود به مسیر مذاکرات، باید به سؤال‌های اعضای گروه کاری سازمان در حوزه رفتارهای اجتماعی پاسخ دهند؛ پرسش‌هایی مانند این که آیا اقلیت‌ها نیز می‌توانند از حمایت‌های دولت در تولید بهره‌مند شوند یا نه؟ مبانی کشور شما برای واردات کالا چیست؟ آیا بر اساس این که استعمال کالایی حرام شرعی و غیر مجاز است از ورود چنین کالاهایی جلوگیری خواهید کرد؟ باید بدانیم که مباحثی از این دست (احکام شرعی و...) در اقتصاد جهانی پذیرفته نیست.

یقیناً به دلیل پیوستگی‌های ساختاری میان حوزه‌های اقتصاد، فرهنگ و سیاست، ورود به عرصه اقتصاد جهانی سبب تأثیرپذیری فرهنگ ملی از فرهنگ واحد جهانی می‌شود. منظور از فرهنگ واحد جهانی، فرهنگ آمریکایی نیست؛ این بدبینانه‌ترین تلقی است، بلکه مراد، نگاه غالب در جهان است. اگر از شما پرسند که در این کره خاکی کدام نگاه فرهنگی غالب است، چه پاسخی می‌دهید؟



برداشت من این است که فرهنگ لیبرالیستی و لیبرال دموکراسی غالب است. این سخن به معنای آن نیست که اکنون جهان چنین است ولی به نظر می‌رسد که آرمان‌ها به این سمت متمایل است و مخالفت با لیبرالیسم، خریدار زیادی ندارد حتی در کشور خودمان، نهایت درجه تلاش محققان این است که ثابت کنند «اسلام با لیبرالیسم در تناقض نیست» ولی ما با جرأت ادعا می‌کنیم که با لیبرالیسم مخالفیم. در حالی که در جهان امروز، لیبرالیسم به عنوان اندیشه برتر، در حوزه رفتارهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مطرح است.

اگر از طراحان استراتژی کشور درباره تأثیرات پیوستن به سازمان تجارت جهانی بر فرهنگ و رفتارهای اجتماعی بپرسیم، آنها بی‌درنگ به کتاب‌ها و سندهای سازمان تجارت جهانی مراجعه می‌کنند و پس از خواندن چند ماده و تبصره پاسخ می‌دهند که در اینها بحثی از فرهنگ نشده است. البته با نگاه جزئی‌نگر و گزینشی که تنها بخشی از ساختار را می‌بیند، این سخن تا حدودی درست است، اما از آن جا که تنها گزینه پیش روی برخی کشورها پیوستن به اقتصاد جهانی است، بی‌تردید حوزه‌های فرهنگی آنها را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

با ارزیابی وضعیت بیست سال گذشته و نگاه خاص به مسائل فرهنگی، مانند فیلم‌ها، موسیقی‌ها، رفتارهای اجتماعی، خصوصاً روابط پسران و دختران و... در می‌یابیم که تا چه حد وضعیت فرهنگ ما دگرگون شده است و این سؤال‌ها مطرح می‌شود که آیا اکنون نیز مثل گذشته که ما از پدر و مادر خود حرف شنوی داشتیم، فرزندان از والدین خود اطاعت می‌کنند، یا این که باید گفت حتی مراجع تقلید هم نمی‌توانند به بچه‌های خود امر و نهی کنند، همه اینها به حوزه فرهنگ مربوط است. برخی براساس این که «هزینه کردن، فایده می‌آورد» از پیامدهای فرهنگی به منافع اقتصادی رسیدند! بدبختی و خسران بزرگ‌تر جایی است که از فرهنگ هزینه شود و هیچ فایده‌ای نیز در پی نداشته باشد!

هدف من از بحث حاکمیت جهانی، اقتدار و سیاست بود. در نظام بین‌المللی از قرن نوزدهم تا نیمه اول قرن بیستم میلادی، شاهد نظام‌های «دولت محور» بوده‌ایم که در آن، دولت‌ها بازی‌گران اصلی بودند و اقتدار آنها با هیچ محدودیتی روبه‌رو نبود و نسبت به یک‌دیگر وابستگی متقابل کمتری داشتند اما اکنون سرنوشت کشورها به یک‌دیگر گره خورده است؛ آنها مانند دو قلوهای به هم چسبیده‌اند که بدون همکاری قادر به حفظ امنیت نیستند، نمی‌شود برای یکی امنیت باشد و برای دیگری نباشد. ممکن نیست یکی در پی استقلال باشد و دیگری به دنبال وابستگی، یکی به چپ برود و دیگری به راست.

ورود به ساختار اقتصاد جهانی - به عنوان تنها گزینه ممکن - بر عرصه‌های قدرت و سیاست تأثیرگذار است و تبلور این قدرت در نهاد دولت است. امروز، هیچ یک از دولت‌های جهان - چه قوی و

چه ضعیف - نمی‌توانند تنها براساس اراده و خواست خود - بدون در نظر گرفتن واکنش قدرت‌های دیگر - تصمیم‌گیری کنند، زیرا دولت‌ها می‌خواهند به‌عنوان بازی‌گر در عرصه جهانی حضور داشته باشند، ولی تصمیم انفرادی، کشور را به جزیره‌ای جدا تبدیل خواهد کرد، البته در آن صورت هم آسوده خاطر نخواهد بود، زیرا با آن که او با دیگران کاری ندارد، ولی آنها نمی‌توانند درباره‌ی او بی‌تفاوت باشند، برای همین است که کشورهای دیگر، رفتار اجتماعی، تصمیم‌های جمعی، انتخابات و هر عمل مرتبط با قدرت را در این کشور به دقت زیر نظر می‌گیرند.

برای شناخت چگونگی شکل‌گیری قدرت، باید بسیاری از رفتارهای بیست، سی ساله گذشته خویش را بررسی کنیم؛ مثلاً برخی از رفتارهای حقوقی و قضایی ما در واکنش به فشارهای خارجی بوده است، یک نمونه آن کنکور است که تا چند سال پیش، براساس نظام سهمیه‌بندی، برخی از سهمیه‌ها به پسران و برخی نیز به دختران اختصاص می‌یافت. این مسئله در قطعنامه حقوق بشر به این شکل مطرح شد که در ایران، کنکور براساس اختلاف جنسیتی انجام می‌گیرد و سبب شد تا مهم‌ترین بحث کشور از لحاظ آکادمیک؛ یعنی پذیرش دانشجوی، براساس واکنش‌های خارجی تصمیم‌گیری شود. همین‌طور بسیاری از احکام قضایی که اجرای آن متوقف شده، به دلیل باز خورد منفی آن بوده است، چنان‌که، احکامی داریم که شاید در فقه مستندی برای آن نتوان یافت و آنها تنها برای مصلحت اجرا می‌شوند که این مسئله به معنای تأثیرگذاری بر ساختار قدرت است.

حاصل سخن

در این بحث، سازمان تجارت جهانی را به مثابه نهادی در درون کل ساختار اقتصاد جهانی ترسیم کردیم. از دیدگاه من، پیوستن به آن سازمان - با همه پیامدهای مثبت و منفی آن - تنها گزینه فراروی ما در عرصه واقعیت و عمل است. این سخن به این معنا نیست که ما با عضویت در W.T.O به همه اهداف خویش خواهیم رسید بلکه این امر تا حدود زیادی به رفتارها، سیاست‌ها و نیز کارآمدی دولت بستگی دارد و بدون برنامه‌ریزی صحیح و مدیریت کارآمد همراه با نظارت دقیق، این اهداف تحقق نمی‌یابد.

وظیفه نخبگان فکری این است که چالش‌هایی که در این خصوص وجود دارد بشناسند و برای آن راه‌حل‌های عملی و مناسب ارائه دهند. از چالش‌های دیگری که (در حوزه اندیشه) با آن مواجهیم این است که آیا اسلام با دموکراسی قابل انطباق است؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توانیم آنها را با هم دیگر جمع کنیم یا آنها عرصه‌های مستقل و کاملاً جدایی هستند؟ این، سؤال کلیدی است که با پاسخ‌های کوتاه یا پاسخ‌های آمرانه و بدون چون و چرا نمی‌توان به آن جواب داد و باید بررسی کنیم



که آیا محققان اسلام شناس، که با اندیشه سیاسی غرب نیز کاملاً آشنا می‌باشند، چنین دیدگاهی (انطباق اسلام با دموکراسی) را می‌پذیرند یا نه؟ گاهی ما ادعای انطباق می‌کنیم، بدون آن که به ایرادها و انتقادهایی که بر آن وارد شده است، توجه کنیم. اگر به مسائلی، مانند پیامدهای پیوستن به سازمان تجارت جهانی توجه نکنیم، یقیناً با بحران فکری روبه‌رو خواهیم شد.

پرسش و پاسخ

● براساس دیدگاه «وبر» که عقیده داشت مذهب پروتستان می‌تواند اقتصاد سرمایه‌داری را در خود پیروراند، ایران با مذهب تشیع و نیز هر کشوری که فرهنگ آن با اقتصاد تعارض ندارد، می‌تواند میان آن حوزه‌ها (فرهنگ و اقتصاد) رابطه برقرار کند؛ به گونه‌ای که کشور، هم فرهنگ بومی خود را حفظ کند و هم از فرصت‌های جهانی بهره‌مند گردد، همان طور که کشور چین در این خصوص تا حدودی موفق بوده است. آیا شما با این دیدگاه موافقت می‌کنید؟

■ شاید مبهم بودن این مسئله، مربوط به تعریفی باشد که از فرهنگ شیعه ارائه شده است. ما در ایران یک فرهنگ شیعی و یک فرهنگ ایرانی داریم یا فرهنگی که از ایرانی بودن و شیعه بودن (با تفسیر خاص آن) تأثیر پذیرفته است، زیرا شیعه در ایران سابقه‌ای چند صد ساله دارد. ما هنگامی که «فرهنگ» را تعریف می‌کنیم، هنجارها، ساختارها، عادات و رسوم و زبان را جزء آن می‌دانیم. بر این اساس، فرهنگ ما عام‌تر از شیعه بودن ماست. تخصص من اندیشه سیاسی نیست اما بدون تعریف فرهنگ شیعه، راه به جایی نخواهیم برد. وبر فردی است که تقید ایدئولوژیک ندارد و می‌توان به جرأت گفت که نظریه پرداز است که بر اجماع، پذیرش و کارآمدی تأکید می‌کند ولی هیچ‌گاه حرفی از ایدئولوژی نزده است. تفاوت ما با وبر در این است که ما به فرهنگ شیعه ملتزم و مقیدیم، ولی او یک گام فراتر می‌رود و از عقل‌گرایی، اندیشه انسانی و رضایت، سخن می‌گوید.

درخصوص پروتستان‌ها نیز باید گفت که آنها در اعتراض به باورهای کاتولیک‌ها معتقدند که هیچ محدودیت مذهبی و ایدئولوژیک نمی‌تواند مانع از عقل و اندیشه انسانی شود. باید توجه کنیم که طرح دیدگاه وبر و پروتستان‌ها ما را به سمت سکولاریسم سوق می‌دهد، نه تقید مذهبی و ایدئولوژی، مگر آن که اجماعی وجود داشته باشد که منظور از تقید مذهبی غیر از آن چیزی است که در جامعه دیده می‌شود، چرا که گاهی از تشیع، تعریفی انتزاعی ارائه می‌گردد که متناسب با عالم واقع نیست. اما اگر بخواهیم رفتاری انجام دهیم و آن را با معیارهای دینی (احکام شرعی و سخنان امامان معصوم(ع)) بسنجیم، با مباحث وبر سازگار نیست، زیرا اگرچه او مانند کانت، تعلقات اخلاقی فراوانی دارد، هیچ تقید ایدئولوژیکی ندارد.

بنابراین، در پاسخ به این سؤال (آیا می‌توانیم با حفظ فرهنگ خویش، وارد عرصه تجارت جهانی شویم؟) باید بگوییم که اگر مراد از فرهنگ، «دین و مبانی تشیع» باشد، من تأیید نمی‌کنم، ولی اگر مقصود از آن «فرهنگ ملی» باشد، موافقم، چون فرهنگ ملی در حال تحول است و از ویژگی‌های آن «دینامیک وار» بودن است، مثلاً اگر فرهنگ کنونی ایران را با فرهنگ پنجاه سال پیش مقایسه کنیم، بسیاری از اموری که اکنون جزء فرهنگ ملی ما شده در آن دوره مطرح نبوده است، مانند آپارتمان نشینی، صحبت کردن دختر و پسر و...؛ مثلاً به یاد دارم که در مهمانی‌های آن دوران، سفره‌های مردان و زنان به صورت جداگانه پهن می‌شد ولی در مهمانی‌های امروزی همه دور یک سفره غذا می‌خورند؛ اینها جزء فرهنگ ملی ما به حساب می‌آید. پس اگر منظور از فرهنگ، فرهنگ ملی باشد باید آن را از فرهنگ مذهبی و ایدئولوژیک تفکیک کنیم.

اشاره به چین هم از باب فرهنگ ملی است؛ چینی‌ها با حساب و کتاب دقیق بررسی می‌کنند که چه چیزی به نفع آنها و چه چیزی به ضررشان است. در ایدئولوژی، اعم از مذهبی، مارکسیسم، لیبرالیسم و... صحبت از سود و زیان نیست بلکه بحث تکلیف و مسئولیت و چارچوب‌های تغییرناپذیر است. بنابراین، باید میان فرهنگ مذهبی و فرهنگ ملی - که هم‌اکنون مذهبی نیست - تفکیک قائل شویم. همان‌طور که علت بخشی از رفتارهای سیاسی متفاوت در ایران و عراق که دو کشور همسایه و شیعه‌اند، ناشی از فرهنگ‌های ملی آنهاست و ربطی به جنبه‌های دینی و مذهبی ندارد. به عقیده من، فرهنگ ملی ما می‌تواند با جهانی شدن، تعامل مثبتی برقرار کند، اما درخصوص فرهنگ شیعی (با تعریف رایج آن) چنین باوری ندارم.

● من معتقدم که فرهنگ ملی و فرهنگ شیعی از یک‌دیگر جدا نیستند، زیرا در ریشه‌یابی هویت فرهنگی ایرانی، موضوعاتی مانند گفتار نیک، رفتار نیک، پندار نیک، مبارزه با ظلم و تاریکی و... وجود داشته است. مبانی تشیع نیز همین‌طور است، تنها اصول و چارچوب‌های خود را به شکل دقیق‌تری بیان کرده است.

■ منظور من بیان تفکیک آن فرهنگ‌ها بود نه تضاد آنها و خواستم بگویم که فرهنگ ایرانی به‌طور کامل متأثر از فرهنگ شیعه نبوده است. فرهنگ به هنجارها، ایستارها، عرف‌ها، عادت‌ها، زبان‌ها و... تعریف شده و ما ایرانیان با فرهنگ و تمدن طولانی و با داشتن افرادی، چون کوروش کبیر، رفتارمان با رفتار عرب‌ها متفاوت است.

غرض از بیان این مباحث آن است که اگر بر ایدئولوژی اسلامی و تشیع بیشتر تأکید کنیم «تشیع»، ظلم ستیز، عدالت محور، آرمان خواه و... است و این امور در اقتصاد جهانی کاملاً بی‌معناست؛ یعنی نمی‌توان پای میکروفون ایستاد و فریاد زد که این چه اقتصاد جهانی است که کالای من خریدار ندارد



و کالای دیگران را می‌خرند؟ چرا سرمایه‌های جهانی از کشور من فرار می‌کنند و به جای دیگر می‌روند؟

● منظور من نقش فرهنگ در بخش اقتصاد است که از باب نمونه، فرهنگ ایرانی اسلامی، فرد و جمع را تشویق می‌کند که فعال و پر تلاش باشند و انباشت سرمایه کنند.

■ این نیمی از داستان است. در اقتصاد جهانی بخشی مربوط به ماست و بخشی دیگر از اختیار ما خارج است؛ ما باید بهترین کالا را تولید کنیم اما ساختار اقتصاد جهانی در کنترل ما نیست، آن ساختار بر اساس تقسیم بین‌المللی کار است. هیچ کاری ندارد به این که شما ایرانی هستید یا اروپایی، شما از هر کجا باشید باید بر اساس مزیت‌های اقتصادی، کالای خود را تولید و به بازار عرضه کنید. به همین دلیل است که سرمایه‌های بین‌المللی که پس از جنگ جهانی دوم غالباً آمریکایی بودند، امروزه بازارهای بورس را خالی می‌کنند و به ضرر آمریکا و به نفع ژاپن عمل می‌کنند و هیچ تعهدی به کشورها ندارند.

بحثی که درباره ساختارهای اقتصاد جهانی به عنوان چارچوب‌های غیر قابل تغییر مطرح کردم به همین بخشی که خارج از کنترل ماست، اشاره می‌کرد؛ یعنی کشور چه شیعه باشد و چه غیر شیعه، با آن به یک صورت رفتار می‌شود. بنابراین اگر فرض ما درست باشد که ورود به سازمان تجارت تأثیرات و چالش‌های فرهنگی در پی خواهد داشت، می‌توانیم (در صورتی که اصول ما تغییرناپذیر باشند) تصمیم بگیریم که بر اصول خود پای بند باشیم و در غیر آن صورت، آنها را به تدریج تغییر دهیم و با معیارهای اقتصاد جهانی منطبق کنیم که در این خصوص، ما اکنون شاهد هفت الی هشت الگوی مختلف از کشورهای اسلامی خاورمیانه، مانند ایران، عربستان، ترکیه و... هستیم.

● در باب دیدگاه‌های توسعه، ابتدا «نظریه‌های خطی» مطرح شد که پس از انتقادهایی که بر آنها وارد گردید، «نظریه بومی‌گرایی» جای‌گزین آنها شده است. افرادی، چون سمیر با دیدگاه‌های جدید خود تجربه واحد از فرایندی که در غرب صورت گرفت را به چالش کشیدند و مباحث فرهنگ را طرح کردند. اولین سو در کتاب خود، این دیدگاه‌ها را جمع‌آوری کرده و انقلاب اسلامی را به عنوان یک الگوی فرهنگی که در وضعیتی که اصلاً انتظار وقوع آن نمی‌رفت رخ داده، ارزیابی کرده است. در سال‌های اخیر، اغلب «فرهنگ‌گرایان» به سمت ترویج بومی‌گرایی سوق پیدا کرده‌اند. سؤال من این است که آیا بومی‌گرایی در فرایند جهانی شدن مطرح است یا نه؟ به تعبیر دیگر، اگر این بحث در فرایند تک بعدی ترویج شود، می‌تواند شکاف ایجاد کند و به طرح بومی‌گرایی منجر شود، همان چیزی که در ارتباطات پدید آمد و اینترنت به عنوان نماد ارتباطات یا فرهنگ واحد جهانی به عرصه آمد، اما فرهنگ‌های محلی از درون رشد کردند و فضایی را برای طرح خویش پیدا کردند. حال با توجه

به همه جنبه‌ها، آیا مباحث بومی‌گرایی می‌تواند این شکاف را دربارهٔ نظریه‌های جهانی شدن انجام دهد؟

■ بومی کردن به «انطباق دادن مدل‌های توسعه با شرایط داخلی» معنا شده است. در مباحث آکادمیک توسعه، هیچ‌گاه مطرح نبوده است که مدل‌های خطی توسعه، خصوصاً لیبرالیزم به عنوان مدل غالب، پارامترهای فرهنگی یک کشور را در درون خود قرار دهد و به مرحله اجرا در آورد. بلکه در این مدل‌ها، یکی از حوزه‌های توسعه «تحول فرهنگ» است فرهنگ سنتی به فرهنگ توسعه یافته، فرهنگ عرف‌محور به فرهنگ عقل‌محور، فرهنگ جمع‌محور و ریش‌سفید‌محور به فرهنگ فردمحور و شایسته‌سالار تبدیل می‌شود.

از دیدگاه نظریه پردازان توسعه، پذیرفتنی نیست که کلیات مدل توسعه تحت تأثیر واقعیت‌های اجتماع قرار گیرد؛ البته باید آن واقعیت‌ها را تغییر داد، اما باید توجه داشت که حوزه اقتصاد خط مقدم توسعه است، عرصه سیاست خط دوم و حوزه فرهنگ خط آخر آن است که خاک ریزش صاف شده و معلوم نیست که مرز آن تا کجاست، زیرا در میان این حوزه‌ها اقتصاد از همه بارزتر است، سیاست بروز کمتری دارد و فرهنگ در مقایسه با آنها غیر مشهودتر و می‌توان گفت ناملموس است. ما مشاهده می‌کنیم که دو روستا یا دو شهر از نظر فرهنگی کاملاً متفاوتند، کشورها که جای خود دارند.

پس در بحث‌های آکادمیک، بومی کردن مدل توسعه به معنای غلبه بر فرهنگ ملی کشورها نیست بلکه مقصود آن است که مزیت‌ها، توانایی‌ها و ظرفیت‌های ملی کشور شناخته شوند و دولت‌ها با سرمایه‌گذاری صحیح، به سمت شایسته‌سالاری و رقابت حرکت کنند؛ رقابت در هر کشور مربوط به عرصه‌ای خاص است که توسعه باید در همان عرصه صورت گیرد. بنابراین، بومی‌گرایی مدل‌های توسعه در چند سال گذشته در ایران، به درستی انجام نگرفته است.

تحقق توسعه نیازمند منابعی است که بخشی از آن داخلی و بخشی نیز بین‌المللی می‌باشد. منابع بین‌المللی که شامل سرمایه، تکنولوژی و بازار مصرف است به شرطی واگذار می‌شود که کشور مدل‌های تعدیل اقتصادی که در جهان پذیرفته شده است را به مرحله اجرا در آورده باشد، البته پس از اجرا نیز همه منابع را در اختیار کشور قرار نمی‌دهند. بنابراین، اگر توسعه رنگ و بوی فرهنگی به خود بگیرد و سمت و سوی آن براساس رقابت نباشد، نمی‌توان آن را مدل توسعه واقعی دانست ولی اگر توانایی تولید و رقابت را تشویق کند، اشکالی ندارد.

انطباق فرهنگ چین با ساختار اقتصاد جهانی به این دلیل است که چینی‌ها پر کار و کم هزینه‌اند؛ یعنی با وجود کار زیاد به درآمد کم قانعند. از همین رو، سرمایه‌گذاران، سرمایه‌های خود را از آمریکا به چین منتقل کردند و میزان بی‌کاری در آمریکا از ۳/۴٪ به ۸/۹٪ رسید و اکنون کالاهای تولید چین به



آمریکا صادر می‌شود. چینی‌ها علاوه بر آن که با مزد کم کار می‌کنند، در محل کار، حرف و نقل ندارند و اهل اتلاف وقت و کم کاری نیستند، هیچ‌گاه اعتصاب نمی‌کنند و سرمدیر داد نمی‌زنند و... اگر منظور از فرهنگ بومی این باشد، مورد توافق است. اما اگر از فرهنگ ملی، مدل توسعه اسلامی مراد باشد، این جای بحث فراوان دارد. یک مسئله مهم در این خصوص، معنای واژه «اسلامی» است به نظر نمی‌رسد که تعریف‌هایی که از توسعه اسلامی شده است با هم مشترک باشند. واقعیتی که دنیا پذیرفته، محوریت عقل است و به قول هابرماس، منظور از عقل، عقل منفعت یاب است نه حقیقت یاب. عقل منفعت یاب هم فارغ از این که آیا اصلاً من دین دارم یا نه و اگر دارم چیست، می‌گوید: باید کار کنم تا پول به دست آورم و زندگی خوشی داشته باشم. پژوهش‌گران مسائل اسلامی باید مشکلات و چالش‌های موجود را بررسی کنند که آیا مشکل، عدم انطباق فرهنگ اسلامی با مدل‌های توسعه است یا عکس آن و یا این که این دو حوزه کاملاً منفک از یکدیگرند و در خصوص هر کدام، راه‌حل‌های مناسبی ارائه دهند.

● گاهی در دانشگاه با سؤالات دانشجویان مواجه می‌شویم که می‌پرسند: اگر ما عضو سازمان تجارت جهانی شویم، از آن جا که اسرائیل نیز عضو است، امکان ورود کالاها برای اسرائیلی به ایران وجود دارد و اگر ما بر آن کالاها تعرفه ببینیم اسرائیل می‌تواند به سازمان شکایت کند و این مسئله زمینه‌گفت‌وگو و رابطه با اسرائیل را ایجاد می‌کند، آیا راهی وجود دارد که با چنین معضلاتی مواجه نشویم؟

■ در اقتصاد لیبرال، مهم‌ترین اصل، «اقتصاد» است و حوزه‌های سیاست، فرهنگ و... تابع اقتصادند. بنابراین، پس از ورود به سازمان تجارت جهانی اصل بر این است که هیچ عنصر غیر اقتصادی نباید در تعامل میان کشور عضو و آن سازمان تأثیر بگذارد؛ دیگر نمی‌توان گفت که مصرف فلان کالا، مطابق سلیقه یا ذائقه ایرانی نیست یا به دلیل آن که فلان کالا در فرهنگ دینی ما پذیرفته نیست، پس، از ورود آن جلوگیری کنیم. در حوزه سیاست، مشکل بزرگ‌تر از فرهنگ است و ما نمی‌توانیم بگوییم که اسرائیل را قبول نداریم. عضویت در این سازمان؛ یعنی بپذیریم که مهم‌ترین اصل در این سازمان، «اقتصاد آزاد» است. بنابراین، اگر بخواهیم بهانه‌گیری و مانع تراشی کنیم، اولاً، عضویت ما پذیرفته نمی‌شود و ثانیاً، این رفتارها پس از عضویت، علاوه بر محکومیت، محرومیت‌ها و مشکلاتی را در پی خواهد داشت. برای همین است که گفتم میان اصول و ایدئولوژی‌ها و اصول سیاست‌های اقتصادی، تناقض وجود دارد.

در حقیقت، نظام اقتصاد آزاد بر پایه اقتصاد لیبرال و رقابتی استوار است. کسی که می‌خواهد وارد این عرصه شود نمی‌تواند بخشی را بپذیرد و بخشی را نپذیرد هر مقدار که بپذیرد، منافع آن را جلب

خواهد کرد و هر اندازه که قبول نکند باید هزینه‌اش را بپردازد. بنابراین، آرمان‌گرایی و اصول‌گرایی در اقتصاد آزاد و تجارت جهانی جایی ندارد.

● درباره طرح خاورمیانه بزرگ و صندوق قرض الحسنه آن و ارتباطی که با سازمان تجارت جهانی دارد مطالبی بیان کنید؟

■ آمریکایی‌ها در سال ۲۰۰۲ طرحی با عنوان «خاورمیانه بزرگ» را پایه‌ریزی کردند تا کشورهای خاورمیانه در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، در مسیر واحدی قرار گیرند؛ به این صورت که در حوزه اقتصادی، «گسترش تجارت و اقتصاد آزاد»، در حوزه سیاست، «گسترش لیبرالیسم و دموکراسی» و در حوزه فرهنگی، «جدا کردن آموزه‌ها و ساختارهای دینی از رفتارهای اجتماعی و آموزشی» را سرلوحه برنامه‌های خویش قرار دهند. بر این اساس، تا کنون چند کنفرانس، در کشورهای اردن، مراکش و بحرین برگزار کرده‌اند و برای تقویت این طرح، منابع مالی ویژه‌ای اختصاص داده‌اند؛ مثلاً آمریکایی‌ها اعلام کردند که آماده‌ایم تا با برخی از کشورها قرارداد دو جانبه امضا کنیم و قرار بر این است که مانند صندوق بین‌المللی پول، صندوق پول خاورمیانه تاسیس شود که بخشی از منابع آن را کشورهای توسعه یافته و بخش دیگر آن را کشورهای خاورمیانه، خود تأمین کنند. این صندوق، منبع اصلی پشتیبانی مالی از تحولات سه‌گانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در خاورمیانه بزرگ است، هم چنین در زمینه‌های تجاری، برخی از امتیازها و ترجیحات ویژه را به آن کشورها وعده داده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند که از کشورهای عضو این طرح در W.T.O حمایت می‌کنیم، گرچه این مسئله به طور رسمی به امضا نرسیده است و سعودی‌ها و مصری‌ها روند مذاکره برای پیوستن را هم چنان دنبال می‌کنند.

سوالی که مطرح است این که با توجه به تضادهای ساختاری کشورهای خاورمیانه با سرمایه داری جهانی، آیا «دموکراسی از بالا» در این کشورها با موفقیت همراه است یا نه؟ پی‌آمد «اصلاحات از بالا» ممکن است نوعی افراطی‌گری و مقاومت را در منطقه دامن بزند و زمینه ساز بحران شود. از این رو، عده‌ای از نظریه پردازان معروف مباحث توسعه و حتی برخی از صاحب‌منصبان، مانند خانم آلبرایت، وزیر خارجه اسبق آمریکا، آشکارا گفته‌اند که مدل اصلاحات از بالا، در خاورمیانه جواب نمی‌دهد. شماری از کشورهای عربی نیز در کنفرانس‌های امان، تونس و منامه رسماً با این موضوع مخالفت کردند، ولی در عین حال، با این طرح همراهی می‌کنند و دست به تغییراتی زده‌اند که پیشرفت‌هایی نیز داشته است. از دیدگاه من، چارچوب کلان رفتار آمریکا و اقداماتی که در این سطح انجام می‌دهد بایستی براساس طرح خاورمیانه بزرگ ارزیابی شود، اما این که تا چه اندازه به موفقیت برسد، نیازمند بحث دیگری است.



وعده‌هایی که به این کشورها داده شده (که در روند مذاکرات از آنها حمایت و به آنها توجیحات ویژه اعطاء کنند)، براساس موادی از W.T.O است که آن سازمان می‌تواند امتیازها و خدمات بیشتری برای رسیدن به استانداردهای اقتصاد جهانی، در اختیار برخی از کشورهای در حال توسعه قرار دهد. چنین نظامی در هنگام حیات سازمان G.A.T.T نیز وجود داشت و نام آن «سیستم ترجیحات عمومی» بود که تا دهه ۱۹۸۰ برقرار بود و پس از آن حذف شد. در مقابل، کشورهای توسعه یافته نیز می‌توانستند از برخی امتیازهای ویژه، مانند صادرات به کشورهای صادرکننده و نیز یارانه‌های اضافی برخوردار شوند.

● پرسش من دربارهٔ انحصارات در ساختارهای اقتصادی جهانی و کارتل‌ها و تراست‌ها می‌باشد. گفته می‌شود که سازمان تجارت جهانی در پی «رقابت» است تا دولت‌ها در یک فضای رقابتی، مزیت‌های نسبی خود را فعال کنند، اما در واقع ما شاهد انحصارات هستیم، در چنین وضعیتی، جایگاه ایران چگونه خواهد بود؟

■ این واقعیتی است که از آن به «ساختارهای اقتصادی جهانی» تعبیر کردم و تأکید کردم که علی‌رغم ادعاهای موجود، که ورود به بازار تجارت جهانی را آزاد می‌داند، در مقام عمل، ساختارهای موجود اجازه تحقق این آزادی را نمی‌دهند. مثالی که در خصوص «چرخه‌ای بودن فرایند تولید» ذکر کردم نشان می‌دهد که علاوه بر فرآیند تولید، بازار تجارت هم در اختیار شرکت‌های بزرگ چند ملیتی است. امروزه در عرصه کالاهای صنعتی و مصرفی، دیگر کشوری به تنهایی نمی‌تواند تولیدکننده باشد و خود، کالایش را وارد بازار کند بلکه برای حضور در عرصه فرایند تولید جهانی باید در چرخه قرار گیرد و عهده‌دار بخشی از تولید شود. هم‌چنین برای حضور در بازارهای تجارت جهانی باید کالای او نشان چند ملیتی داشته باشد، در غیر این صورت، چنین امکانی را نخواهد یافت. من کاملاً با شما موافقم که برخلاف ادعاها، ساختارها اجازهٔ تجارت آزاد و بدون مرز را نمی‌دهند.

● در مباحث تعدیل، کوچک شدن دولت و کاهش هزینه‌های آن به عنوان یکی از استانداردهای تجارت آزاد، اهمیت زیادی دارد. در این خصوص، دولت‌های رانتیر، مخصوصاً ایران چه وضعیتی خواهند داشت؟ سؤال دوم این که، در اقتصاد و تجارت آزاد، دولت‌های قدرت‌مند، قوی‌تر و دولت‌های ضعیف، نابود خواهند شد. از آن جا که تجارت آزاد، حقوق و آزادی‌های قدرت‌مندان را تأمین می‌کند، اما حقوق بشر در پی تأمین آزادی برای همگان است. اینها چه نسبتی با هم‌دیگر پیدا می‌کنند؟ آیا ممکن است وضعیتی فراهم شود که کشورهای ضعیف نیز بتوانند با بهره‌مندی از این فرصت‌ها پیشرفت کنند؟

■ من در بحث خود به دیدگاه‌های کاملاً افراطی؛ یعنی گروهی که صددرصد موافق یا صد در صد

مخالف پیوستن به سازمان تجارت بودند و نیز به دیدگاه بینابین آن دو اشاره کردم و از آن جا که تنها یک گزینه فراروی ماست، با بیان راه‌های کاهش اثرات منفی عضویت در W.T.O، تاکید کردم که رسیدن به اهداف معین، نیازمند دولتی کارآمد است تا با برنامه‌ای مدون و زمان‌بندی شده، آن اهداف را اجرا کند و در پایان به جایگاه یک دولت رقابتی دست یابد، امری که در مقام عمل، کاملاً قابل تحقق است. اما مشکلات ساختاری موجود، کار را دشوار کرده است.

این نکته مهم است که در بحث‌های علمی، هیچ‌گاه نمی‌توان به طور مطلق حکم کرد که می‌شود یا نمی‌شود. ما چارچوب‌های کلی و برنامه‌ها را بیان می‌کنیم و در کنار آن چالش‌ها را نیز گوش‌زد می‌نماییم و براساس آن، دست‌یابی به هدف‌ها کاملاً ممکن است، آن چه در این روند مشکل‌ساز است، واقعیت‌های نظام اقتصاد جهانی است. لیبرال‌ها مدعی‌اند که هر کشور باید چیزی تولید کند که توانش را دارد؛ این به معنای تقسیم کار است که به دلیل تفاوت در مزیت‌های نوع تولید، طبقه‌بندی جوامع را در پی دارد. از این رو، ادعاها و توصیف، یک چیز و واقع و مقام عمل، چیزی دیگر است.

در پاسخ به سؤال دوم، باید ببینیم آیا میان تجارت آزاد و حقوق بشر تناقض هست یا نه؟ من در این جا کاری به مبانی حقوق بشر ندارم که اسلام - قرن‌ها پیش از آن که در سازمان ملل مطرح شود - به آن اصول توجه کرده است. آن چه امروزه از آن با حقوق بشر یاد می‌کنیم مرامی است که در سازمان ملل تصویب شده و کشورهای قدرتمند با استفاده ابزاری از آن، برضد کشورهای خاصی عمل می‌کنند. ما به راحتی کارهایی که در کشورهای دیگر رخ می‌دهد، نقض حقوق بشر می‌دانیم، ولی هیچ‌گاه ندیده‌ایم که بر ضد کشورهای درجه دو، چون کانادا، قطعنامه‌ای تصویب شود؛ این تفاوت اصول با عالم واقع است.

از دیدگاه آنان، حقوق بشر، رفتار اجتماعی براساس سکولاریسم است؛ یعنی در رفتار با انسان‌ها، اعتقادات مذهبی را نادیده می‌گیرند و همه را از هر رنگ، نژاد، آیین و ... یکی می‌دانند. آنها خود حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند، ولی کسی به صورت رسمی به آنها اعتراض نمی‌کند. در جایی گفتم که ما باید از حوادثی که در فرانسه رخ داد، در مذاکرات خود با اروپایی‌ها استفاده کنیم؛ به این صورت که به آنها بگوییم ما با شما درباب مسائل هسته‌ای بحث می‌کنیم و شما در خصوص حقوق بشر در فرانسه بگویید و ما این دو موضوع را به هم دیگر گره بزنیم. این مسئله شاید به یک نزاع، بیشتر شبیه باشد. چون فرانسوی‌ها در موضع قدرتمند و این موضع است که جایگاه و موقعیت هر کس را تعیین می‌کند. درباب مسائل دولت‌های رانتیر می‌توان گفت که سیاست‌های تعدیل در تضاد کامل با ساختار این گونه از دولت‌هاست. دولت رانتیر در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و فرهنگ، تمامیت خواه است، ولی سیاست‌های تعدیل تلاش دارد تا دولت را به آژانسی تبدیل کند که در خدمت اقتصاد آزاد باشد. دولت‌های رانتیر با انحصارها و درآمدهای ویژه خود، اجازه شکل‌گیری اقتصاد آزاد را نمی‌دهند.



اقتصاد آزاد باید آزادی در حوزه سیاست و قدرت را نیز در پی داشته باشد، در حالی که دولت رانتیر انحصارگر است. از این رو، برخی عقیده دارند که اگر به سمت اقتصاد آزاد برویم می‌توانیم شاهد آزادی‌هایی در عرصه سیاسی باشیم و دولت تمامیت خواه را محدود کنیم. چنین گرایشی به اقتصاد آزاد، برای کمرنگ کردن نقش دولت در عرصه‌های گوناگون زندگی است. پس می‌توانیم بگوییم که دولت‌های رانتیر با اقتصاد آزاد در تناقض می‌باشند.

● اولاً، این موضوع که اقتصاد بر جهان حاکمیت نرم‌افزاری دارد، به چه معناست؟ ثانیاً، شما فرهنگ را فرع بر اقتصاد دانستید در حالی که قدرت، مؤلفه اصلی جهان است و از آن جا که ابزارهای تولید، سخت‌افزاری هستند، حاکمیت نرم‌افزاری مربوط به فرهنگ است که جنبه نرم‌افزاری دارد. چگونه می‌توان فرهنگ را فرع بر اقتصاد دانست. در حالی که ما با پذیرش اقتصاد آزاد وارد تجارت جهانی می‌شویم که مبتنی بر فرهنگ است؛ یعنی با عضویت در سازمان تجارت جهانی از اصول و مبانی فرهنگی عدول می‌کنیم و به تعبیر دیگر، با پذیرش این نوع از اقتصاد، بعد فرهنگی را مقدم کرده‌ایم. البته گاهی از فرهنگ تعبیر ایدئولوژیک می‌شود؛ یعنی به صورت نهاد خاصی، مثل مذهب در می‌آید که در این حالت، می‌توان فرهنگ را فرع بر اقتصاد دانست، اما فرهنگ به معنای عام آن، در صورتی که پیش از ورود به اقتصاد، در فرهنگ خویش انعطاف ایجاد کنیم، مقدم بر اقتصاد است.

■ من با این دیدگاه موافقم؛ قطعاً قدرت اقتصادی، قدرتی نرم‌افزاری نیست. بحث من این بود که در چارچوب تفکر لیبرالیسم اقتصادی، اولویت با اقتصاد است و به تعبیر دیگر، اقتصاد نسبت به سیاست و فرهنگ، اصل است. در اصول لیبرالیسم اقتصادی، اقتصاد در خط مقدم است، سیاست در خط دوم و فرهنگ خط سوم آن می‌باشد.

من در مقام تبیین ساختار اقتصاد جهانی و مبانی فکری آن هستم. آیا می‌توان گفت که اقتصاد جهانی فرع بر سیاست و فرهنگ است؟ نه، بلکه اقتصاد اصل است؛ یعنی اقتصاد جهانی، اصلی‌ترین عنصر هدایت‌کننده سرمایه‌های جهانی است و آنها از سیاست و فرهنگ به مثابه ابزاری برای رسیدن به هدف‌هایشان استفاده می‌کنند. آنان هم‌گون سازی سیاسی و فرهنگی را هدف غایی خود نمی‌دانند بلکه از تشکیل حکومت واحد سرمایه‌داری، به عنوان هدف غایی یاد می‌کنند. این موضوع ربطی به این ندارد که ما به عنوان ایرانی یا مسلمان، چگونه می‌اندیشیم. بنابراین اقتصاد، قدرت سخت‌افزاری است، اما حاکمیت اقتصاد جهانی، نرم‌افزاری می‌باشد. این حاکمیت ملموس نیست و نه تنها با زور و اجبار برقرار نمی‌شود بلکه کشورها خود، خواهان آن می‌باشند؛ اکنون مشاهده می‌کنیم که همه کشورها، استانداردهای خود را با استانداردهای اقتصاد جهانی تطبیق می‌دهند؛ آنها بدون این که هزینه کنند یا به حربه تهدید نظامی متوسل شوند، ما را ترغیب کرده‌اند که با تمام توان، استانداردهای اقتصاد جهانی را اجرا کنیم؛ این معنای قدرت نرم‌افزاری است.

درباره فرهنگ، من با شما موافقم؛ فرهنگ براساس تعریف علمی، ظرف کلانی است که اقتصاد، سیاست و رفتارهای دیگر در داخل آن قرار می‌گیرد. این سؤال مطرح است که آیا اقتصاد سرمایه‌داری جهانی خود را تابع فرهنگی خاص قرار داده است یا از فرهنگ لیبرال دموکراسی برای توسعه خویش بهره می‌گیرد؟ یعنی کدام ابزار دیگری است؟ پاسخ این است که اقتصاد سرمایه‌داری با استفاده از ابزار فرهنگی، فرهنگ لیبرال دموکراسی را در جهان گسترش می‌دهد. البته، نه به این دلیل که قائل به رسالت الهی برای دموکراسی باشد بلکه به این سبب که برای گسترش سرمایه‌داری در جهان راه‌های گوناگونی وجود دارد که یکی از آنها فرهنگ است. از این رو، جایگاه فرهنگ نسبت به حاکمیت و سلطه سرمایه‌داری، نسبت فرع به اصل می‌باشد، اما، ما براساس ارزش‌ها و مبانی دینی، همه چیز را فدای مبانی اعتقادی خویش می‌کنیم؛ بنابراین، در جامعه ما، فرهنگ نسبت به اقتصاد، اصل است، چرا که فرهنگ، ظرف و چارچوب تعیین‌کننده رفتار اقتصادی می‌باشد.

● من از بحث این طور برداشت کردم که دیدگاه‌های برخی تکنوکرات‌ها، با آکادمیک‌ها تفاوت چندانی ندارد؛ هر دو با پیوستن ایران به سازمان تجارت موافقت، فقط یک دسته جنبه‌های سود و زیان و مسائل آماری و ارقامی را پی‌گیری می‌کنند و دسته دیگر، به مسائل فرهنگی نیز توجه می‌کنند. برخی گفته‌اند که انسان تاکنون شاهد چهار دوره بوده است که عبارتند از: عصر کشاورزی، عصر صنعت، عصر ارتباطات و عصر مجازی. آنان معتقدند که در سال ۲۰۲۰ بسیاری از کشورها وارد دنیای مجازی خواهند شد و وضعیت فعلی ایران را «عصر صنعتی» می‌دانند. در برخی از آمارها نیز آمده که کل واردات و صادرات ایران (اعم از نفت و سایر چیزها) در دو دهه گذشته سیر نزولی داشته و سهم کشور از تجارت جهانی، از دو درصد به نیم دهم درصد سقوط کرده است. با توجه به این نکته‌ها و مسائل دیگر، ایران چه گام‌هایی می‌تواند بردارد تا خود را به عنوان یک بازی‌گر قدرتمند مطرح کند و سهم بیشتری از تجارت جهانی را به خود اختصاص می‌دهد؟

■ وضعیت کنونی صنعت کشورمان در مقایسه با اغلب کشورهای در حال توسعه در سطح پایین‌تری است، زیرا ایران هم‌چنان کشوری تک محصولی است و اگر خوش بینانه به مسئله بنگریم، در صنایع نفتی پیشرفت کرده‌ایم اما به طور جدی، توسعه صنعتی نداشته‌ایم. کاری که انجام داده‌ایم جای‌گزینی واردات بوده است بدون آن که به اهمیت ضرورت توسعه صادرات توجه و آن را پی‌گیری کنیم. هم‌اکنون، هیچ یک از خودروهای تولیدی کشور دارای استانداردهای جهانی زیست محیطی نیستند، جز محصولاتی که به طور کامل مونتاژ می‌شوند. این سخن نشان می‌دهد که مسئله اصلی و محوری در صنعت خودرو، درآمدهای حاصله بوده است و گروه‌های مافیایی و انحصار طلب به چیزی جز آن نیندیشیده‌اند و آنان از کنترل و نظارت دولت خارج بوده‌اند.

اصلاً باید پرسید که دولت کیست؟ آیا دولت مجموعه‌ای مستقل از کسانی است که تنها در پی آنند



که چهار سال یک بار، مدل جدیدی را وارد کنند و درآمدهای خود را افزایش دهند و پس از مدتی، مدلی دیگر را جای‌گزین آن نمایند. در صورتی که، خودروهای تولید کره، بیست سال برای ارتقاء کیفیت صرف کردند تا به مرحله صادرات رسیدند. اهتمام اصلی آنها در این دوره بالا بودن کیفیت تولید بوده است نه کسب سود حاصل از فروش. اکنون حدود ده سال است که اروپا و آمریکا، بازار فروش خودروهای کره‌ای شده است، البته کیفیت اتوموبیل کره‌ای در حد تویوتای ژاپنی نیست اما با در نظر گرفتن قیمت آن، خودروی مناسبی است.

بنابراین، سخن کسانی که می‌گویند «توسعه باید از دولت آغاز شود» کاملاً منطقی می‌نماید. ما نمی‌توانیم به «صادرات فولاد» و «صنایع پتروشیمی» به دنیا دل خوش کنیم، زیرا این صنایع امروزه اصلاً درآمدزا به حساب نمی‌آیند، حتی خودرو نیز اکنون در حال از دست دادن جایگاه خود به عنوان کالای استراتژیک است، چون دیگر در دنیا هیچ شرکت خودرو سازی که منحصر به یک کشور باشد وجود ندارد و همه به شرکت‌های چند ملیتی تبدیل شده‌اند. منتها ما جشن تولید موتور ملی را در زمانی برگزار می‌کنیم که دیگر مفهوم ملی از بین رفته است. البته باید به این نکته توجه کنیم که تا توان تولید موتور ملی را نداشته باشیم، نمی‌توانیم در کنسرسیوم شرکت کنیم و ساخت قطعه‌ای از موتور را تقاضا نماییم.

سازمان تجارت جهانی تسهیل‌کننده تجارت است؛ یعنی اول باید کشور توان تولیدی و صنعتی را دارا باشد تا امکان ورود به تجارت جهانی را بیابد. آن سازمان ارتقادهنده توان تولیدی کشورها نیست، ولی کشورها با شرکت در تجارت آزاد می‌توانند قدرت صنعتی خود را بالا ببرند. با این همه، ماهنوز در جمهوری اسلامی با مسائل اولیه‌ای روبه‌رو هستیم؛ مثل این که آیا می‌توان این مقاله را منتشر کرد یا نه؟ آیا درآمد این بانک را می‌توان در فلان جا صرف کرد یا نه؟ و... در حالی که نظامی که به سوی توسعه حرکت می‌کند، جایگاه درآمد و سرمایه بانکی‌اش را معین می‌کند که چگونه و در کجا هزینه و سرمایه‌گذاری شود.

«سرمایه»، شیعه، سنی، پروتستان و... نیست. سرمایه جایی می‌رود که درآمد و ثروت بیشتری را برگرداند؛ بنابراین نیاز اساسی این است که شرایط را آزاد بگذاریم. چرا آقای شاهرودی (ریاست قوه قضائیه) اعلام می‌کند که در دو سال گذشته صد میلیارد دلار از کشور خارج شده است، آیا کشور بیمار بوده است که این سرمایه هنگفت خارج شده یا شرایط کارکرد سرمایه فراهم نبوده است؟ صاحبان سرمایه عاقلند، وقتی که ببینند سود در خارج بیشتر است، طبیعی است که سرمایه را منتقل می‌کنند. مطلبی که درباره حاکمیت فراملی سرمایه بیان کردم، اختصاص به آمریکا و اروپا ندارد بلکه برای ایران نیز هست. سرمایه به ملیت خاصی علاقه ندارد بلکه تنها لازم است تا شرایط را برای آن فراهم کنیم.

من در این جا برداشت خود را به‌طور سربسته می‌گویم که البته جای بحث فراوان دارد؛ جمهوری اسلامی ایران در پی امتیازات سیاسی پیوستن به W.T.O است نه امتیازات اقتصادی آن، زیرا درخصوص امتیازات اقتصادی، دست کم در کوتاه مدت، ظرفیت استفاده از آنها را ندارد و نمی‌تواند شرایط خود را با آن منطبق سازد.

● به نظر من تفکیک و تمایز دو واژه، به بومی کردن بحث‌های تجارت جهانی کمک می‌کند. از سخنان شما این‌طور فهمیده می‌شود که هدف از تجارت جهانی «یک‌سان‌سازی» است، در حالی که به نظر می‌رسد هدف اصلی «هم‌سان‌سازی» باشد. اگر هدف یک‌سان‌سازی باشد ما دچار انفعال خواهیم بود و راهی جز پذیرش آن نداریم و بحث‌های مربوط به مشکلات و آسیب‌های پیوستن، اضافی خواهد بود. اما به عقیده من، مسائل مربوط به تجارت جهانی، مانند بقیه مسائلی است که ما درباب اسلام و دموکراسی، اسلام و آزادی و... داریم که باید در بحث‌های معرفت‌شناسی به آنها توجه کرد و شاید بحث‌های تجارت جهانی در امتداد آن مباحث قرار گیرد.

نکته بعدی این است که دو احتمال در این بحث مطرح است: اول این که بگوییم تجارت جهانی به دکتربین خاصی اعم از فلسفی، اخلاقی، دینی و... وابسته نیست و آن را از این نگاه خنثی بدانیم، در این صورت مشکلی نداریم. دوم این که، آن را براساس دکتربین خاصی بدانیم، در این حالت، چون حکومت ما بر مبنای دکتربین خاصی شکل گرفته که آن را حکومت دینی می‌نامیم، یقیناً در تعامل خود با تجارت جهانی دچار مشکل می‌شویم و برای حل آن بهتر است همان راهی که تاکنون طی کرده‌ایم ادامه دهیم. در این جا دو راه مطرح است: یک راه این است که گفته شود که دین شأن عرفی دارد همان‌طور که عده‌ای می‌گویند حکومت، دینی و غیر دینی، دموکراتیک و غیر دموکراتیک و... ندارد و این تقسیمات را صحیح نمی‌دانند و راه دیگر این است که بگوییم دین در بسیاری از مسائل از جمله بحث تجارت، کارکرد محتوایی دارد و اولویت‌ها را مشخص می‌کند.

مثلاً اگر تجارت جهانی ما را وادار کرد که تورم را کنترل کنیم و ما شش روش در اختیار داشته باشیم، از آن جا که انتخاب هر کدام به اجازات بیرونی بستگی دارد باید روشی برگزینیم که فقه، اخلاقیات، عرف و سنت‌های جاری اجازه می‌دهد. البته این‌طور نیست که دین همه مسیرها را بندد، بلکه در انتخاب اولویت‌ها به ما کمک می‌کند. در واقع، دین درباب روش‌های عمومی که مبتنی بر خرد جمعی است، ما را رهنمون می‌سازد. من نمی‌خواهم از دین تعبیر ایدئولوژیک کنم که به کل این ساختار لطمه بخورد یا دین را آن قدر دنیایی کنم که سکولار شود بلکه می‌خواهم بگویم که از کارکرد محتوایی دین در مدیریت کلان و اولویت‌بندی در انتخاب موضوعات استفاده کنیم تا در هم‌سان‌سازی تجارت جهانی با مشکلی روبه‌رو نشویم. حال نمی‌دانم آیا این به دغدغه شما نزدیک است یا

نه؟



■ آیا منظور شما تفسیر خاصی از دین است؟

● نه، می‌خواهم بگویم که اصلاً وارد مجادلات ایدئولوژیک دین نشویم. نمی‌گوییم که مدیریت ما کاملاً دینی یا فقهی است و با تجارت جهانی دچار مشکل می‌شویم، چون مدیریت فقط یک نوع است. من می‌خواهم از ذهنیتی که تاکنون رواج داشته فاصله بگیریم و به دین، کارکرد محتوایی بدهیم، حتی در راه کارها و پیشنهادهای تجارت جهانی این کارکرد را دخالت بدهیم و بگوییم در صورتی که تجارت جهانی به ما چند گزینه برای هم‌سان‌سازی ارائه کند، ما گزینه‌ای را انتخاب می‌کنیم که دین و فقه آن را اجازه می‌دهد و منظورم این نیست که کدام یک فقهی و دینی و کدام غیر دینی است.

■ پس بالاخره تجارت جهانی تکلیف شما را در برداشت از دین روشن می‌کند، نه این که دین بگوید کدام راه را برو و کدام را نرو.

● نه، دین نمی‌گوید روش شما در تجارت جهانی درست یا غلط است. اراده‌گاهی مبتنی بر خرد جمعی است یا مبتنی بر کاوش‌های عقلی است و پذیرفته می‌شود. دین نمی‌گوید من این را قبول ندارم و تو چیز دیگری جای‌گزین آن کن بلکه دین آن را می‌پذیرد ولی در کارکرد محتوایی هر یک از این‌ها، متناسب با فرهنگ و اعتقادات ممکن است برخی روش‌ها را پس و پیش کند یا شدت و ضعف بخشد.

■ ولی بالاخره بررسی روش‌ها متناسب با همان چیزی است که تجارت جهانی برایش تعریف کرده است.

● اشکالی ندارد، در واقع دین شریک این روش‌ها می‌شود.

■ بالاخره این که گفتم «ما با تک‌گزینه روبه‌رو هستیم»، به این معنا نیست که راه‌های مختلف وجود ندارد بلکه مفهومش این است که برای بقا و توسعه، راهی نیست، جز تعامل با اقتصاد جهانی و در چشم‌انداز به این امر اشاره شده است. پس این اصلی فرا‌اختیاری و فرا‌دینی است که خود را بر ما تحمیل می‌کند و ما می‌توانیم برای تعامل با دین، از آزادی‌های موجود استفاده کنیم ولی سؤال مطرح این است که آیا گزینه‌هایی که براساس ابزارهای موجود داریم، ما را به هدف‌هایمان می‌رساند یا نه؟ یعنی آیا ساختار، تعالی خود را در یکی از راه‌ها قرار نداده است؟

● ما می‌توانیم با انتخاب روشی متناسب با اجازات خارجی، خودمان را به تجارت جهانی نزدیک کنیم ولی الزامی ندارد که یک‌سان‌سازی کنیم.

■ این بحث درست است ولی آینده نظام جمهوری اسلامی در گرو آن است که ابهام‌هایی را که برای بسیاری مطرح می‌باشد رفع کند، مانند این که آیا می‌توان بدون اجازه دین، راهی برای پیشرفت انتخاب کرد؟

